

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

وجه دیگری که بیان شده که مانع است از رجوع به برائت و باید احتیاط کرد در دوران امر
بین اقل و اکثر ارتباطی این وجه هست که محتمل هم هست قبلاً بیان کرده باشیم ولی
علم نداشتیم که مطرح کردیم یا نه. و آن این هست که ما هر وقت تکلیفی.... مقدمه‌ی
اولی این است؛ هر وقت تکلیفی به ما متوجه می‌شود مادامی که علم به سقوط آن تکلیف
پیدا نکردیم ذمه‌ی ما مشغول است و عقل حکم می‌کند به این که باید یقین به سقوط پیدا
کنیم، همان که تعبیر از آن می‌کنند اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیة.

مقدمه‌ی ثانیه این است که در ما نحن فیه اگر چه تکلیف نسبت به اقل مقطوع است
برای ما و شما این را باعث انحلال می‌دانید چون می‌گویید خب تکلیف نسبت به اقل
مقطوع است، نسبت به آن زائد و اکثر مشکوک است، پس بنابراین قضیه‌ی منفصله از
بین می‌رود که إما هذا و إما ذاک بلکه حتماً این واجب است آن مشکوک است. این درست
است، این مسلم است که اقل تکلیف روی آن هست حالا یا بنحو وجوب استقلالی اگر
خودش فقط واجب است یا بنحو وجوب ضمنی اگر اکثر واجب است که این هم در ضمن
اکثر است. این درست است ولی این منجر نمی‌شود. به حکم مقدمه‌ی اولی این قطعیت
حکم در این جا منجر نمی‌شود به این که ما اگر اقتضای بر اقل کنیم علم به سقوط تکلیف
پیدا کنیم. چون احتمال این که این تکلیف ضمنی باشد وجود دارد. تکالیف ضمنیه
خصوصیتش این است که ثبوتاً و سقوطاً مترابط هستند؛ پس بنابراین امر به اقل در
صورتی که این هم ضمنی باشد یک وجوب مترابط است، تا او آورده نشود این امر ساقط
نمی‌شود. مثلاً کسی نماز چهار رکعتی را سه رکعتش را بخواند بگوید حالا این سه رکعت
که ساقط شده آن یک رکعت باقی مانده را حالش ندارم بگذار ساقط بشود، این
نمی‌شود؛ مترابط هستند ثبوتاً و سقوطاً. چون این چنینی است پس بنابراین علیرغم این که
شما علم دارید به این که اقل واجب است علی‌ای حال ولی اقتضای بر او نمی‌توانید بکنید به
حکم آن مقدمه‌ی اولی که یقین به سقوط پیدا نمی‌کنید. این برهانی است که اقامه شده
بر این که این برائت این جا فایده‌ای ندارد بلکه باید احتیاط کرد. این وجهی است که در
مقام هست. این شبیه هست البته به آن وجهی که از غرض می‌گفتیم که او هم می‌گفت
که ما می‌دانیم این جا یک غرضی برای مولا هست و با اکتفاء به اقل نمی‌دانیم آن غرض
تحصیل شده یا نه؟ شک در محصل است در حقیقت. این به غرض کاری نداریم، این به
خود تکلیف کار داریم. فرض کنید که ما مسلک اشعری داشته باشیم و بگوییم این تابع
اغراض نیست و تابع مصالح و مفاسد نیست ولی این وجوب می‌دانیم آمده، وجوب و این
تکلیف باید علم به سقوطش پیدا بکنیم و ما علم به سقوط پیدا نمی‌کنیم در اثر این که
ترابط را احتمال می‌دهیم.

س: همان بیان آقای گلپایگانی هست که فرمودید دیگر؟

ج: بله؟

س: همان بیان آقای گلپایگانی که فرمودید ...

ج: از این باب بود یا از باب غرض بود حالا یادم نیست شاید هم همین باشد ...

س: باب سقوطش بود که تکلفش چون ارتباطی است ساقط نمی‌شود از اشتغال یقینی.

ج: بله پس ما در این جا درحقیقت همانی که به آن یقین داریم، همان تکلیفی که یقین داریم از این باب.

محقق شهید صدر قدس سره از این پاسخ می‌دهند به این بیان حالا با ادبیاتی که تلمیذ معظم‌شان قدس سرهما هم اضافه کرده کأنّ به مقدمه‌ی اولی اشکال می‌شود که عقل نمی‌گوید به سقوط تکلیف، آن‌که به عهده‌ی ما می‌آید این است که متعلق تکلیف را بیاوریم و الا تکلیف سقوطش به گردن ما نیست، آوردن خواسته‌اش به گردن ما هست نه سقوطش. و در ما نحن فیه آن مقداری که بیان قائم شده و ما علم به آن پیدا کردیم این است که تکلیفی روی این اقل هست و ما هم متعلق آن تکلیف و ما تعلق به آن تکلیف را آوردیم، آن هم وجدانی است که او را آوردیم. بله نمی‌دانیم با آوردن او و اقتضای او آیا تکلیف ساقط شد یا نشد؟ سقوط که وظیفه‌ی ما نبود، اتیان متعلق وظیفه‌ی ما هست. حالا فرض کنید اگر در عالم این‌جوری بود، این فرض حالا که تکلیف‌ها ولو متعلقش را بیاوری ساقط نمی‌شوند همین‌جور باقی می‌مانند. خب عقل بیش از این نمی‌گوید، متعلق را باید بیاوری، آن‌که بعث به او کرده، مبعوث‌الیه را بیاورید، بعث حالا می‌ماند، نمی‌ماند این وظیفه‌ی عبد نیست، البته یک امر تکوینی است که وقتی متعلق را آوردی در خیلی موارد ساقط می‌شود دیگر، چون مولا غرض خودش را استیفاء کرده دیگر وجهی ندارد که همین‌طور باقی بگذارد امر را، امری بکند. اما این یک امری است خارج از آن چیزی که بر عهده‌ی عبد می‌آید، بر عهده‌ی عبد این است که آن متعلق را بیاورد و در ما نحن فیه ما نسبت به آن چیزی که یقین به وجودش داریم، تکلیفی که یقین به وجودش داریم متعلق را آوردیم، نسبت به تعلق تکلیف به مازاد بر این خب شک داریم، برائت جاری می‌کنیم، مؤثّن داریم از آن. البته نمی‌خواهیم بگوییم که برای جریان برائت و اجرای برائت از آن مازاد اثبات می‌کند که اقل فقط متعلق تکلیف است، این را نمی‌خواهیم بگوییم که البته اگر این را اثبات می‌کرد سقوطش را هم اثبات می‌کرد ولی این مثبت است، ما این را نمی‌خواهیم و این با او اثبات نمی‌شود. اصلاً مثبت هم غلط است شاید بگوییم، چون لازمه‌اش نیست، لازمه‌ی رفع ظاهری این نیست که در واقع تکلیف فقط به او تعلق گرفته، این رفع رفع ظاهری است نه رفع واقعی. اماره هم نیست، اصل است، یعنی بنا می‌گذارد انسان بر این‌که کأنّ آثار تکلیف این‌جا نیست، تکلیف این‌جا نیست.

پس آن قاعده که می‌گوید اشتغال الیقینی یقتضی البرائة الیقینیّه آن در جایی است که شما شک در اتیان متعلق داشته باشید، تکلیف معلوم است نمی‌دانی متعلق را آوردی یا نه؟ این‌جا اشتغال الیقینی یقتضی البرائة الیقینیّه. اما آن‌جایی که می‌دانی متعلق را آوردی، این مقداری که علم به آن تعلق گرفته می‌دانی آن را آوردی، فقط نمی‌دانی ساقط شد یا ساقط نشد؟ این‌جا جای اشتغال نیست، آن قاعده این‌جا جاری نمی‌شود. این بیانی است

که محقق شهید صدر بیان فرمودند. نمی‌دانم این مطلب را حالا به این بیان آن جا گفتیم یا نگفتیم ...

س: مطلب را که فرمودید منتها در مقام اشکالش یک مقداری بیان متفاوتی فرمودید که بحسب علم خودمان ما به واقع موظف نیستم این‌ها را فرمودید ...

س: بیان آقای خوئی بود، در جواب آقای از آقای خوئی جواب داد ... شهید صدر را نقل نکردید.

ج: بله، خب پس حالا این آقای کی که می‌نویسد این قسمت را هم آن‌جا اضافه بکند که ..

خب این به خدمت شما عرض شود که مجموع درحقیقت تقریباً موانعی که در مقام بیان شده بیان شد، عمده‌ی آن‌ها بیان شد ...

س: قبول کردید فرمایش اخیر شهید صدر را؟

ج: بله قبول کردیم

س: فرمایش شهید صدر می‌خواهد چکار کند؟ می‌خواهد بگوید که ...

ج: می‌خواهد بگوید جای قاعده‌ی اشتغال نیست ..

س: نه ایشان دارد چکار می‌کند؟ مگر کسی که می‌گوید سقوط، کلمه‌ی سقوط را دارد به‌کار می‌برد ...

ج: سقوط التکلیف را نمی‌خواهیم ...

س: همین عرض همین است، اگر چیزی غیر از اتیان به مأموّره منشأ سقوط است، اگر در این، چندتا چیز باعث سقوط می‌شود یکی عصیان، یکی این که خود مولا دست از تکلیفش بردارد؛ اما اگر تو عصیان نکردی، مولا هم دست از تکلیفت برنداشت سقوط تکلیف بالامتنال است، باتیان مأموّره است، غیر از این راه‌ها ما راه سقوطی نداریم. پس این دو شقّ اولی که قطعاً ...

ج: بله درست است فرمایش شما را قبول داریم ولی سقوط ما نمی‌خواهیم، اشکال این است ...

س: نه حل نکرد مطلب را ...

ج: حل کرد ...

س: حل نمی‌کند، عرض می‌کنم، دوباره مستشکل آقای گلپایگانی توی ذهن شریف‌شان این است، می‌گوید آقا وقتی که من این علم اجمالی را دارم که ممکن است بنحو ضمنیه مراد شارع باشد از این حکم به اقلش و این حکم ضمنی ما مأتی به نشد، اتیان نشد مگر به اتیان جزء اخیرش و شما چون برائت از جزء اخیر دارید، جزء مشکوکه را دارید انجام می‌دهید، پس درواقع شما آن مأتی به شارع که ضمناً هست به شرط لحوق شرط.... جزء اخیر است آن را نیاوردی پس اشتغال یقینی شما یقتضی اتیان یقینی، اتیان یقینی هم نکردی، چرا؟ چون در این‌جا جهت اتیان مهم است، صرف اقل را ما نخواستیم، اقلی که

در ضمن کل باشد را مولا ممکن است بخواهد. خب پس وقتی اقلی که ترابط به لحوق به جزء اخیر داشته باشد و ممکن است بخواهد شما یک وقت هست جواب می‌دهید آقا ... برائت دارم از این با برائت می‌آیید مؤمن و برائت یقینیه درست می‌کنید، قبول می‌کنیم، نه نه این را قبول می‌کنیم؛ اما این جواب که می‌گویید با کلمه‌ی اتیان، می‌گویید من که قبول داشتم این بود و این را هم اتیان کردم دوباره نقل الکلام به این که می‌گوید اتیان کردی ضمناً بوده، باید ضمناً اتیان می‌کرد پس شما اتیان یقینی نکردی. با حرف اتیان شهید صدر نمی‌تواند جواب آقای گلپایگانی جواب آقای گلپایگانی می‌گوید آقا من برائت دارد مؤمن یقینی داریم، اشتغال الیقینی یقتضی البرائة الیقینیه، برائت یقینی همان‌طوری که به این است که من می‌روم امتثال احتیاطی می‌کنم به این است که می‌گویم از خود شارع مؤمن می‌گیرم، شارع گفته نمی‌خواهم پس من برائت ذمه دارم. این جور بیایید قاعده‌ی اشتغال را جواب بدهید غیر از جواب شهید است. شهید صدر می‌گوید که با اتیان می‌خواهد درست بکند، اتیان که چیزی درست نمی‌کند سقوط همان اتیان است...

ج: نه نه

س: سقوط همان لولا حرف برائت را بنزید بگویید

ج: برائت را می‌زنیم می‌گوییم بابا این جوری شهید صدر فرمود، فرمود که ما نسبت به اکثر که مؤمن داریم چون علم...

س: تمام، این حرف تمام است ...

ج: خب حالا صبر کن، علم به آن، آن بزرگواران می‌فرمودند این برائت شما به درد نمی‌خورد کار را حل نمی‌کند، چرا؟ برای خاطر این که شما باید سقوط آن تکلیف را عقلاً احراز کنی و اگر این ضمنی باشد و مترابط باشد سقوط او احراز نمی‌شود، برائت هم که سقوط را نمی‌تواند اثبات بکند که، سقوط آن تکلیف را ...

س: خب این را که نگفت شهید صدر، شهید صدر دارد می‌گوید اتیان ...

ج: نه ...

س: ... می‌گوید برائت، می‌گوید اشتغال یقینی

ج: نه همین دیگر، شهید صدر فرمود چی؟ فرمود سقوط نمی‌خواهیم ...

س: می‌گوید اتیان می‌خواهیم

ج: ما اتیان ما تعلق به آن تکلیفی که یقین به آن داریم ...

س: اتیان

ج: همان مقدار تکلیفی که علم داری متعلقش را بیاور، آوردم، وقتی شما، شما همین است دیگر می‌گویید اقل یقین دارم تکلیف روی آن هست، مازاد بر این یقین ندارم مشکوک است. خب اتیان به همین آن تکلیفی که یقین داری و منجز شده به واسطه‌ی علمت باید متعلق او را بیاوری، آوردی ...

س: که ما این‌جا عرض‌مان این بود که می‌گفتیم آن مقداری که علم داری را هم اتیان نکردی در تأیید آقای گلپایگانی اگر خاطرتان باشد ... آن مقداری که علم داری هم اتیان نکردی ...

ج: چرا؟

س: به جهت این‌که معلوم نیست آن مقداری که یعنی درواقع شما علم داری به این‌که این تکلیف

ج: هم‌هاش خلط بین ...

س: ولی چون احتمال ترابط می‌دهیم یقین ...

ج: بله

س: بعد شما می‌فرمودید نه آن تکلیف واقعی است ما به واقع موظف نیستیم، فرمایش‌تان این بود ...

ج: آن سقوط واقعی را که ما نمی‌خواهیم، سقوط تکلیف را ما نمی‌خواهیم، بله ممکن است ...، ما آن تکلیفی که تَجَرَّ عَلینا و ما علم به او تَعَلُّق گرفته است ما متعلّق او را بیاوریم. این تکلیفی که فهمیدیم و علم به او داریم متعلّق او را آوردیم وجدانی است، نسبت به اقل اما سقوط پیدا کرد یا نه؟ آن امر سقوط پیدا کرد یا نه؟ ممکن است نکرده باشد. ممکن است ضمنی باشد و نکرده باشد و ما مسئول سقوط نیستیم، مسئول اتیان هستیم

س: آخه حاج آقا چرا این طور، این بیان باید بگویی که پس ما، ما برائت می‌خواهیم نه سقوط نه اتیان، برائت هم نسبت به زائد بالاصل است، نسبت به متیقن به چی هست؟ به امثال است. ایشان باید بگوید اشتغال یقینی در مقام

ج: امثال چه کسی؟

س: امثال من که رفتم اقل را آوردم، امثال کردم

ج: امثال چی را کردی؟

س: امثال اقل را کردم.

ج: یعنی متعلّق را آوردی، مقصود شما از امثال اگر این باشد

س: بله، این است

ج: بله، همین است. همین را داریم می‌گوییم دیگه، می‌گوییم آقا؛ برائت از آن اکثر که من دارم؛ آن مَأْمُورٌ عنه است. چون مستدل این جوری می‌گفت؛ می‌گفت درست شما از او برائت جاری می‌کنی اما این برائت کارساز نیست. چرا؟ برای این‌که شما باید علم به سقوط تکلیف پیدا کنید. با آن برائت که علم به سقوط پیدا نمی‌کنید. چرا؟ چون تکالیف ارتباطی ثبوتاً و سقوطاً مترابط هستند. خب شما که اقتضای بر اقل کردی اکثر را نیاوردی؛ سقوطش هم مترابط؛ پس علم به سقوط پیدا نمی‌کنی. یک کلمه جوابش این است که

سقوط نمی‌خواهد ما اِتیان به متعلّق می‌خواهیم. همین!

س: یک نکته‌ای حاج آقا حل نشده فقط باقی ماند که شما می‌فرمودید که ما به همان مقدار که علم داریم موظف هستیم اِتیان بکنیم کافی است؛ زائدش برائت است دیگه، بعد توی این مثال که به همین مناسبت هم فرمودید که این بیان متین است ولی خب جوابش امتن است. ما وقتی مثلاً توی مثال خودمان

ج: آهان! حالا بدم آمد که جوابش امتن است این‌جا می‌گفتیم بله

س: بله، الان مثلاً ما ده جزء را یقین داریم توی نماز ولی اگر به ده جزء اِتیان کنیم یقین نداریم به همان مقداری که علم داریم هم درست عمل کردیم چرا؟ چون احتمال دارد پیوست این ده جزء یازدهمی باشد. این حل نشده باقی ماند.

ج: حل شد که

س: نه، این حل نشد. چون ببینید؛ هر مقداری که ما علم داریم باید، آیا این را قبول داریم که ما آن مقداری که علم داریم را باید درست انجام بدهیم یا نه؟

ج: درست انجام بدهیم یعنی چی؟

س: یعنی چی؟ یعنی چی درست انجام بدهیم؟ یعنی آن مقداری که علم داریم را...

ج: بیاوریم، آوریم

س: نه، نه، نه، ما ده جزء، نه، این

ج: ما دیگه حرفی دیگه نداریم

س: نه، نه، این نکته را

ج: یعنی باید کاری کنیم آن غرض مسلّم بشود؛ آن می‌رود بیان آخر.

س: نه، ما جا غرض نداریم

ج: نه، این تکلیف می‌دانیم روی این ده‌تا هست، روی یازدهمی نمی‌دانیم. از این برائت جاری می‌کنم که گرفتاری نداشته باشم. نسبت به این یکی می‌دانم؛ اِتیان کردم.

س: لعلّ محقق...، این نکته که آخر حل نشده باقی ماند این بود که؛ لعلّ محقق این ده جزء

ج: محقق یعنی چه؟

س: یعنی چه؟ یعنی این که

ج: ما محقق نداریم، آن اشکال آخری است، محقق و این‌ها نداریم. اصلاً این محقق چیزی نیست.

س: نه، نه، نه، نگاه کنید! اگر احتمال شما می‌دهید که این ده جزء

ج: همین! محقق نیست ها! محصل و محصل، محقق و محقق نداریم.

س: احتمال می‌دهیم این‌جا باشد

ج: آن استدلال، احتمال که، آن راه آخر است. این‌جا فرض این است

س: ببینید؛ الان مولا به من گفته برو نان بگیر؛ مثال واضحش؛ مولا به من گفته برو نان بگیر؛ من می‌گویم آقا؛ احتمال می‌دهم در همین مقداری که به من گفته برو نان بگیر یک شرطی کنارش باشد؛ یعنی چه؟ نه شرط زائد بر آن باشد که برائت جاری بکنم بلکه شرطی طوری باشد که اگر نباشد این ده جزء دیگر ده جزء نیست؛ این احتمال است که مضر است. اگر آن نباشد این ده جزء دیگر اصلاً ده جزء نیست، ترابط یعنی این؛ لذا ما عرض کردیم که فرمایش آقای گلپایگانی متین است.

ج: متین که هست ولی جواب امتن است که

س: نه، متین به معنای این‌که امتنی هم مقابلهش نیست

س: این به نفع خروج از شبهه این اقل و اکثر ارتباطی نمی‌شود؟

ج: بله؟

س: این نوع اشکال؛ یعنی دیگر این ...

ج: نه، ارتباطی بودن؛ واقع ارتباطی بودن همین را اقتضاء می‌کند. واقع ارتباطی بودن که اگر آن را نیاوری چون مترابط هستند ثبوتاً و سقوطاً ولی در مقام وظائف عبد و مولا خب می‌گوید آقا من چقدر علم دارم که تو تکلیف کردی؟ من نسبت به اقل می‌دانم تو تکلیف داری حالا یا ضمناً یا استقلالاً

س: پس اقل را باید به‌جا بیاورم

ج: حالا؛ این را می‌دانم. نسبت به زائد شک دارم. نسبت به زائد که شک دارم برائت جاری کردم. برائت عقلی نسبت به آن جاری کردم، شما می‌گویید برائت از او این‌جا به درد نمی‌خورد. چرا؟ ما می‌رویم نسبت به همان که علم پیدا کردی صحبت می‌کنیم. می‌گویم به همان که علم پیدا کردی باید بدانی تکلیف از آن ساقط شد. مستدل این‌جوری می‌گوید. باید بدانی تکلیف از او ساقط شده، تو نمی‌دانی تکلیف از او ساقط شد یا نه؟ چون اگر ارتباطی باشد و او را نیاوری این تکلیف ساقط نمی‌شود. جوابی که داده می‌شود این‌جا این است که اگر بخواهی به سقوط فکر کنی بله، احتمال می‌دهیم ساقط نشده باشد. ولی ما موظف به سقوط تکلیف مولا نیستیم. ما موظف به ایتان متعلق تکلیف مولا هستیم و من آن که می‌دانم؛ علم دارم که منحل شد آن علم اجمالی؛ این هست که به این‌ها تعلق گرفته؛ حالا به چه نحو هم نمی‌دانم. به این‌ها تعلق گرفته، این‌هایی که من می‌دانم به او تعلق گرفته آیا آوردم یا نیاوردم؟

س: معلوم نیست

ج: آوردم این‌ها را که می‌دانم به آن تعلق گرفته، معلوم نیست یعنی چی؟

س: چون اگر این پیوست باشد این کالعدم است. چون اگر چنین پیوستی باشد این کالعدم است

ج: کالعدم یعنی چه؟

س: یعنی به خاطر ارتباطی بودنش، شما کلمه سقوط را کلمه انجام بگذارید.

ج: نه آقا، کالعدم باشه

س: من یقین ندارم ده جزء انجام شده

ج: نه آقا، کالعدم باشد از حیث سقوط تکلیف. اما از حیث این که آن که من می دانم به آن امر تعلّق گرفته همین ها بود دیگه، آوردم. این معنا ندارد بگویم کالعدم است. اگر کالعدم است برای سقوط؛ به گردن من نیست. ممکن است ساقط هم نشود. ممکن است مولا به نتیجه اش نرسد. به غرضش نرسد. خب بله، من که مکلف به آن نیستم. آن که من مکلف هستم این است که متعلّق تکلیف مولا را بیاورم آوردم. آن که، آن مقداری که علم و احراز به آن خورده و جلوی قاعده قبح عقاب بلایان را می گیرد و بیان بر او اقامه شده که این ها است. آن که ندارد، آن که ندارد برائت دارد. این ها که هست من آوردم. دیگه چی به گردن من هست؟

س: علم حاج آقا، علم به ذات اجزاء تعلّق نگرفته، علم تعلّق گرفته به ذات ده جزء، پس من باید ذات ده جزء را درست بیاورم دیگه؛

ج: درست یعنی چه؟

س: یعنی همین! یعنی باید ذات ده جزء را طوری بیاورم که

ج: طوری نه، هیچی نیست فقط همین! به ذات ده جزء تعلّق گرفته آوردم.

س: اگر آن را نیاوری معلوم نیست ذات ده جزء را هم آورده باشی

ج: چرا دیگه، ذات را که آوردم.

س: در نظر شارع کالعدم است دیگه آن، آن ذات کالعدم است.

ج: ذات را که آوردم.

س: خب وقتی که من برائت از یازدهمی دارم، وظیفه به ایتان یازدهمی ندارم چرا می فرمایید این کالعدم است؟ وقتی ده تا را آوردم؟ بعد از این که برائت از یازدهمی دارم چرا کالعدم است؟

ج: از نظر سقوط کالعدم است.

س: همان! سقوط واقعی نمی گویم که

ج: خب بله

س: ایشان می فرماید نه،

ج: ولی از نظر وظیفه من همین که علم به آن پیدا کردم آوردم.

س: برائت از یازدهمی دارم. وقتی برائت دارم شارع می‌گوید نیاور؛ باز هم می‌گویید کالعدم است ده‌تا را آوردی؟

ج: نسبت به چی؟

س: مؤید است حاج آقا

س: با آقا سید هستم. مؤیدم شما هستند.

ج: می‌دانم. ما تصدیق می‌کنیم می‌گوییم

س: ...برائت...

ج: می‌گوییم تصدیق می‌کنیم می‌گوییم کالعدم است بالنسبه به چی؟

س: سقوط

ج: اما کالعدم نیست بالنسبه به

س: تکلیف ظاهری، تکلیف ظاهری را تو آوردی برائت داشتی.

ج: وظیفه بنده این بود که متعلق را بیاورم. نسبت به آوردن متعلق بود؟ نه، حالا عبارت ایشان هم بله این است:

«و الجواب على ذلك: انّ الشك في سقوط تكليف معلوم انما يكون مجرى لإصالة الإشتغال فيما إذا كان بسبب الشك في الاتيان بمتعلقه»، آن‌جا که منشأ شک شما این است که متعلقش را آورده یا نه؟ اما آن ساقط شده یا نه؟ آن ربطی ندارد. «و هذا غير حاصل في المقام»، و هذا که شک در آوردن متعلق باشد این «غير حاصل في المقام لأنّ التكليف بالاقل سواء كان استقلالياً أو ضمناً قد أُتيَ بمتعلقه بحسب الفرض»، یا آتی آن مکلف «إذ ليس متعلقه إلا الأقل»، این‌که من می‌دانم متعلق غیر اقل چیز دیگری نیست فلذا می‌گوییم این‌جا را می‌دانم، آن‌جا را شک دارم و ...، «و انما ينشأ احتمال عدم سقوطه من احتمال قصور في نفس الوجوب بلحاظ ضمنيته المانعة عن سقوطه مستقلاً عن وجوب الزائد، و هكذا يرجع الشك في السقوط هنا الى الشك في ارتباط وجوب الاقل بوجوب زائد»، که این وجوب که این‌جا هست یقین دارم؛ چه جور وجوبی است؟ «و مثل هذا الشك» که مرتبط با وجوب آن زائد است یا نه؟ «و مثل هذا الشك ليس مجرى لإصالة الاشتغال بل يكون مؤمناً عنه بالأصل المؤمن عن ذلك الوجوب الزائد»، نسبت به آن برائت دارم. باز این‌جا «لا بمعنى انّ ذلك الاصل» که در زائد جاری می‌کنیم «يثبت سقوط وجوب الأقل» این‌ها را می‌خواهیم بگوییم

س: سقوط الأقل؟

ج: آره

س: ثبوت وجوب الاقل

ج: سقوط! سقوط! به برائت از زائد نمی‌گوید

س: برائت از زائد

ج: نمی‌گوید...

س: می‌خواهد ثبوت را

س: سقوط دیگر، سقوطش را

ج: سین فاف، واو

س: ممکن است ارتباطی باشد ثبوتش معلوم نمی‌شود دیگر

س: ایشان می‌خواهد بگوید که اصل برائت از اکثر مُثَبِّت نیست

ج: مُثَبِّت چی نیست؟

س: مُثَبِّت اقل نیست

ج: نه، مُثَبِّت سقوط اقل نیست اگر اِثبات بکنی.

س: فی الواقع، چون ممکن است ارتباطی باشد

س: قهری است.

ج: همین را دارد می‌گوید. می‌خواهد همین را بگوید. می‌گوید من نمی‌خواهم بگویم، به من یک وقت اشکال نکنید. می‌خواهم بگویم برائت که از او جاری می‌کنی این سقوط را درست می‌کند. من این را نمی‌خواهم بگویم

س: چون ممکن است ارتباطی باشد سقوط درست نشود

ج: بله، این را نمی‌خواهم بگویم. اشتباه نکنید که سقوط او را اثبات می‌کنیم نه، من بگویم به سقوط او کار ندارم، من باید متعلّق آن چیزی که آن‌جا یقین داشتم بیاورم. آن‌که آوردم بالوجدان «بل بمعنى الله يجعل المكلف غير مُطالبٍ من ناحية عدم السقوط الناشئ من وجوب الزائد». اگر ساقط نشده باشد از ناحیه تو موظف این نبود، تو آن‌که موظف بودی این است که متعلّق را بیاوری که بحمدالله آوردی. خب این راجع به این جهت.

آن مطلبی که داشتیم و آن هم قوی بود، مطلب قوی‌ای بود این بود که ما در این موارد؛ علم به غرض داریم بنا بر مسلک عدلیه، شما با این حرف‌هایی که می‌زنید می‌آیید می‌گویید تکلیف را برائت جاری می‌کنم فلان و این‌ها، اما غرض که من علم دارم که؛ هر جا تکلیف مولا هست غرض هم هست و من همین جور که نسبت به تکلیف مسئولیت دارم نسبت به غرض مولا هم مسئولیت دارم. پس بنابراین این اشکال مهمی بود. خب که آقای مرحوم شیخ رحمه الله جواب‌هایی دادند، دوتا جواب دادند، آقای آخوند جواب دادند، شهید صدر هم جواب دادند که کبری ما آن مقدار غرضی که مولا تصدی برای ابراز و این‌هایش کرده بله نسبتاً ... ولی ما غرض آخری را دلیل نداریم که عبد وظیفه‌مند باشد. و این‌جا غرضی که درحقیقت.... این یک مطلب بود که این را جواب می‌دادیم می‌گفتیم این

غرض که خب با همین تکلیفی که می‌دانیم اقامه کرده دلیل را؛ ولی یک حرف دیگری ایشان زد و آن این بود که گفتند که وزان غرض وزان تکلیف است. غرض باید معلوم باشد و چون این‌جا غرض‌های مختلفی متصور است، انحاء مختلفی متصور است. من اصلاً که غرضی این چینی بر آن علم پیدا نکردم. علم پیدا نکردم یک غرضی که باید اکثر را بیاوری تا او حاصل بشود؛ الان مولا اصلاً دارد. من به چنین غرضی علم پیدا نکردم؛ احتمال می‌دهم یک چنین غرضی داشته باشد. شاید چنین غرضی نداشته باشد. غرض معلوم هست که شما باید...، ولی غرض مشکوک که اصلاً نمی‌داند چنین غرضی هست یا نه، خب این‌جا وظیفه‌ای نداری شما و وزانش وزان چه می‌شود؟ وزان همان شک در تکلیف می‌شود که قدر متیقن دارد. این‌جور غرضی مسلم است. غیر این‌جور غرضی معلوم نیست. خب غیر این‌جور معلوم نیست وظیفه‌مند نیستید در مقابل او. اگر ما این جواب را بپذیریم که خب خوب است. البته اشکال‌هایی این‌جا داشتیم که تمام صوری که ایشان فرموده بود هم‌ه‌اش شاید حلال مشکل نبود ولی اصل این مطلب که آیا ما در موارد این چینی علم به وجود غرضی پیدا می‌کنیم یا فقط احتمال می‌دهیم شاید غرضی در این‌جا باشد که «لا یسقط الا بامثال الاکثر» احتمال می‌دهیم. این یک مقداری حالا تأمل باید بکنیم در آن چون مهم‌ترین اشکال به نظر من این اشکال است. این اشکال است که این حلش باید بشود و الا آن اشکالات تکلیف و این‌ها به آن شکلی‌هایی که گفته شد قابل حل است

س: توی این کبرا هم اشکال کردیم

ج: بله؟

س: کبرای ایشان هم که تصدی لازم است فرمودید اگر به خاطر مانعی تصدی نکرده باز ما

ج: بله، آن هم روی حق الطاعه

س: فرمودید که به خاطر حق ال...، شبیه حق الطاعه است

ج: ان شاءالله فردا وارد براءت شرعی می‌شویم دیگه، براءت عقلیه تمام شد. البته ما فردا هم باید ...، سفر داریم.

وصلی الله